

Specific Provisions of Murabahah in Imamiah Jurisprudence and Iranian Law

*Alireza Alipanah

**Behrooz Alizadeh

Murabahah is an attribute that the commutative contracts such as sales can be attributed to it. Jurists say that Murabahah sale is when the vendor with the saying the capital and profits to the customer's request, supply the sales. With legislation such as the interest-free banking as well as the five-year plan, Murabahah contract became one of the financial instruments in achieving legal and Interest-free banking system into the country's banking system, And with the approval of the Murabahah contract procedures in 1390 by the Council of Money and Credit, The first article of guidelines of Murabahah says: Murabahah is a contract that Supplier informs the cost of goods and services to applicant Then, by adding an additional amount or percentage as profit, grants it to the applicant. With regard to the definition of jurists and lawyers from Murabahah sale and operating instructions, to enter into any Murabahah contract, must in addition to the public condition comply with the specific condition, such as knowing capital and interest. In this article, it is referred to specific provisions in legal and law texts. Our research method is descriptive and analytical. We tried to bring the Jurisprudence and legal opinions with the Legislation to conclude.

Keywords: Murabahah, specific provisions, interest, legal interest, capital, credit, interest-free banking.

*Faculty Member of Shahid Beheshti University

alipanah.a@yahoo.com

**Master of Private Law (Corresponding Author)

behroozalizadehlaw@gmail.com

شروط اختصاصی مرابحه در فقه امامیه و حقوق ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۱۱

علیرضا عالی‌پناه*

بهرروز علیزاده**

چکیده

مرابحه صفتی است که عقود معاوضی مختلفی همچون بیع می‌توانند متصف به آن گردند. فقها بیع مرابحه را بیعی می‌دانند که در آن بائع با إخبار از رأس المال و اعلام سود درخواستی مبیع را در اختیار مشتری قرار می‌دهد. در مهروموم‌های اخیر با تصویب قوانینی همچون قانون عملیات بانکی بدون ربا و نیز قانون برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی پنجم توسعه‌ی جمهوری اسلامی ایران مرابحه به‌عنوان قراردادی فقهی و یکی از ابزارهای مالی در تحقق سیستم بانکداری بدون ربا وارد نظام بانکی کشور شد و با تصویب دستورالعمل اجرایی قرارداد مرابحه در سال ۱۳۹۰ توسط شورای پول و اعتبار، ماده ۱ این دستورالعمل در تعریف از مرابحه آن را قراردادی دانست که به‌موجب آن عرضه‌کننده بهای تمام‌شده‌ی اموال و خدمات را به اطلاع متقاضی می‌رساند و سپس با افزودن مبلغ یا درصدی اضافی به‌عنوان سود آن را به متقاضی واگذار می‌کند. با در نظر گرفتن تعریف فقها و حقوقدانان از بیع مرابحه و نیز تعریفی که دستورالعمل اجرایی قرارداد مرابحه از مرابحه ارائه داده است به این نتیجه می‌رسیم که برای انعقاد هر عقد مرابحه باید علاوه بر رعایت شروط عمومی معاملات، شروط اختصاصی مرابحه از جمله علم متعاملین به رأس المال و ربح و دیگر شروط آن نیز رعایت گردد. در این نوشتار شروط اختصاصی مرابحه را که در متون فقهی و حقوقی مورد اشاره قرار گرفته‌اند مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. روش تحقیق ما توصیفی-تحلیلی به همراه رجوع به منابع کتابخانه‌ای می‌باشد و در این راستا سعی بر این شده است تا اقوال فقهی و حقوقی را در کنار قوانین مصوب مورد بررسی و مدافقه قرار داده و به نتیجه برسیم.

واژگان کلیدی

مرابحه، شروط اختصاصی، ربح، سود شرعی، رأس‌المال، تسهیلات بانکی، بانکداری بدون ربا.

alipanah.a@yahoo.com

behroozalizadehlaw@gmail.com

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (ره)

** کارشناس ارشد حقوق خصوصی (نویسنده مسوول)

مقدمه

برای انعقاد هر عقدی از جمله عقود مرابحه می‌بایست علاوه بر شروط عمومی، شروط اختصاصی آن عقد نیز رعایت گردد. با مراجعه به کتب فقهی و روایی و حقوقی شروطی را می‌بینیم که برای انعقاد مرابحه، علاوه بر شروط اختصاصی می‌بایست رعایت گردند. در ادامه این شروط را در چهار مبحث و ذیل چهار عنوان علم طرفین به رأس المال، علم طرفین به میزان ربح، مقبوض بودن مورد معامله و نیز مثلی بودن رأس المال مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. لازم به ذکر است با توجه به اینکه فقها غالباً مرابحه را در ذیل عقد بیع طرح و بررسی کرده‌اند. در اینجا نیز گاهی بیع را به عنوان عقدی در نظر می‌گیریم که در فرض ما در قالب مرابحه منعقد شده است و شروط اختصاصی مرابحه در عقد بیع را بیان می‌کنیم. با توجه به آنچه درباره‌ی ماهیت مرابحه و عدم اختصاص آن به عقد بیع گفته شد، معتقدیم که این شروط در تمامی عقود دیگری هم که در قالب مرابحه منعقد می‌گردند، جاری خواهند بود.

۱- علم طرفین به رأس المال

یکی از شروط صحت مرابحه علم طرفین به رأس المال می‌باشد. ابتدا در گفتار نخست مبحث کنونی این شرط را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در ادامه در گفتار دوم این مبحث آثار این شرط را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱- بررسی شرط

از شروط صحت مرابحه که اساسی‌ترین شرط در مرابحه می‌باشد و فقها و حقوقدانان در ابتدای بحث از مرابحه به آن اشاره کرده‌اند اخبار از رأس المال (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ۳۴) حین انعقاد عقد (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۶) می‌باشد که مرابحه (و مواضعه و تولیه و تشریک) را در مقابل نوع دیگری از بیع یعنی مساومه قرار می‌دهد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۰۳) در این قسمت این شرط را توضیح داده

و جنبه‌های مختلف آن را با توجه به گفته‌های فقها و حقوقدانان مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

إخبار غالب‌ترین روش آگاه ساختن مشتری از رأس المال (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۰۵) در صورت جهل او به آن است (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۰۵ و الحلّی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۱۸) اما در صورتی که مشتری عالم به رأس المال باشد علم او کفایت می‌کند و نیازی به إخبار مجدد از رأس المال وجود ندارد. در متون فقهی این شرط به صورت معلوم بودن رأس المال و مقدار ربح درخواستی گنجانده شده است (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۰۶) که إخبار یکی از طرق علم به رأس المال و ربح می‌باشد.

با توجه به اینکه در مرابحه ثمن معامله مجموعه‌ی رأس المال و ربح می‌باشد، علم طرفین به هر دو مورد لازم است چراکه جهل بر یکی موجب جهل بر ثمن خواهد بود. بنابراین شرط اگر بایع سود (ربح) درخواستی خود را بدون بیان رأس المال بگوید و مشتری جاهل بر آن باشد بیع مرابحه باطل است؛ چراکه در اینجا مشتری جاهل بر عوض بوده و این باعث بطلان هر بیعی اعم از مرابحه است. به همین ترتیب اگر مشتری عالم به رأس المال ولی بایع جاهل بر آن باشد یا هر دو از آن بی‌اطلاع باشند نیز بیع مرابحه باطل خواهد بود. (الحلّی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۱۸)

اگر در معامله مبلغی به‌عنوان تخفیف داده شود و معامله بر قیمت پس از تخفیف منعقد گردد، عرضه‌کننده حق ندارد قیمت تحصیل را قیمت پیش از تخفیف عنوان کند. (سلطانی، ۱۳۹۴، ص ۱۱) ماده ۳ دستورالعمل اجرایی قرارداد مرابحه در خصوص تهیه‌ی کالا یا خدمات مورد تقاضای مشتری با تخفیف از سوی بانک‌ها مقرر داشته است:

بانک‌ها می‌توانند در چارچوب عقد مرابحه با اخذ تخفیف از تولیدکنندگان یا عرضه‌کنندگان اموال یا خدمات، نسبت به واگذاری آن به متقاضیان اقدام نمایند.

این ماده درباره‌ی اینکه مبلغ تخفیف در نهایت چه خواهد شد توضیحی نداده است اما با توجه به اینکه ثمن در معامله‌ی پیشین مبلغی کمتر است، (به دلیل اعمال تخفیف) بنابراین قاعده بانک نمی‌تواند مبلغی بالاتر از مبلغ پرداخت شده را از مشتری دریافت دارد.

حالت دیگر جایی است که عقد منعقدشده است و سپس فروشنده تخفیفی را اعمال می‌کند. عده‌ای در این فرض قائل بر این هستند که در حالتی که بایع قبل از لزوم عقد (در زمان خیار طرفین یا یک از آن‌ها) یا بعد از لزوم عقد مشتری را از پرداخت بخشی از ثمن معاف کند جایز است مشتری در مباحثه‌ی آن إخبار از اصل ثمن کند؛ برای مثال اگر کالایی را صد خریده و بایع ده درهم آن را کم کند، جایز است که مشتری در مباحثه‌ی آن إخبار از صد درهم کند؛ چراکه مبلغ کاسته شده از ثمن به خاطر اپرا موجب خروج آن از ثمن نبوده و در مقام إخبار، آن مبلغ نیز جایز است به همراه اصل ثمن إخبار گردد. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، صص ۲۵-۲۴) برخی دیگر در اینجا قائل به تفکیک شده‌اند بین حالتی که تخفیف از ثمن در زمان خیار باشد یا بعد از لزوم عقد (پایه) و بر این باورند که اگر تخفیف ثمن قبل از لزوم عقد و برای مثال در زمان خیار باشد، تخفیف ملحق به عقد بوده و در مباحثه باید اعمال گردد (از رأس المال کم گردد) ولی اگر تخفیف بعد از لزوم عقد باشد هبه‌ای مجدد برای مشتری است و ثمن مباحثه ثمن قبل از تخفیف است. (الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۴)

به نظر ما تخفیف اعمال شده در این فرض (بعد از انعقاد صحیح عقد) باعث خروج مبلغ کاسته شده از عنوان ثمن نمی‌شود، اما بر مشتری لازم است تا اگر بخواهد کالا را با مباحثه به دیگری بفروشد در مقام إخبار از قیمت تمام شده، تخفیفی را هم که در خرید کالا ولو بعد از انعقاد عقد از آن بهره‌مند شده است را هم داخل در عنوان قیمت تمام شده کند و آن را احتساب و اعمال کند.

در إخبار از رأس المال بایع موظف است عملی را هم که موجب حصول زیادتی در مبیع شده است یا مستحق اجرتی می‌باشد به مشتری اعلام دارد. (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، صص ۳۵-۳۴) از این سخن چنین استنباط می‌شود که بایع نمی‌تواند عملی را که

انجام داده است را خود تقویم کرده و به رأس المال بیفزاید چراکه این مصداق کذب او در إخبار از رأس المال می‌باشد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۰) در صورتی هم که شخص دیگری عملی بر مبیع انجام دهد که باعث زیادتی در آن شود و در مقابل آن اجرتی نگیرد، بایع نمی‌تواند عمل را تقویم و حاصل را به رأس المال بیفزاید. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۰) اما اگر کسی در مبیع عملی در مقابل اجرت انجام دهد بایع می‌تواند آن اجرت را بدون إخبار جداگانه به ثمن اولیه بیفزاید و در این حالت نمی‌تواند بگوید که "فلان کالا را به فلان مبلغ خریداری کردم" (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۰ و الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۶۴) اما می‌تواند بگوید "آن بر من به فلان مبلغ تمام شد" (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵ و الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۶۴)

در مورد اینکه در این حالت بایع اجرت را به ثمن افزوده و بگوید "رأس المالم فلان قدر شده است" عده‌ای قائل به جواز آن هستند (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۶۴) و در نظر عده‌ای دیگر این شیوه صحیح‌ترین شیوه می‌باشد. (العاملی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳، ص ۲۱۹) قائلان به جواز بر این باورند که رأس المال اعم از ثمن به معنای خاص بوده و مراد از آن هر آن چیزی است که بایع در قبال مبیع متحمل شده است و اجرت نیز جزئی از آن‌هاست. پس با این بیان او (بایع) مرتکب کذبی نشده است. (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۶۴) درحالی‌که عده‌ای دیگر قائل به عدم صحت چنین بیانی بوده و بایع را در این‌گونه بیان مرتکب کذب می‌دانند. (الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۱)

اگر بایع در عملی که برای مبیع انجام داده است اشیائی را نیز به ثمن معلوم خریداری کرده باشد مانند لوازمی که برای رنگ زدن به مبیع خریداری کرده است، ضمیمه کردن قیمت آن به رأس المال نیز صحیح می‌باشد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۰)

به اعتقاد برخی از فقها دو عبارت "تقوم علی" یا "هو علی" شامل مواردی می‌باشند که غرض از آنها افزایش قیمت مبیع است (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۵۶ و النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۰) مانند علفی که نه صرفاً برای بقاء بلکه برای چاق و فربه شدن حیوان به او داده شود و نیز خوراک و لباسی که برای رفاه عبد بوده و قوت و نیروی جسمانی او را افزایش می‌دهد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۱) با این تعبیر دو عبارت فوق شامل مواردی که برای بقای ملک ضرورت داشته و بایع آنها را در مقام بقای اصل مال انجام داده است از جمله نفقه‌ی (ضروری) عبد و لباس او و علف حیوان که نه برای چاق و فربه شدن بلکه برای بقا و زنده ماندن آن صرف شده است نمی‌شوند. (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۵۷ و النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۱) اما این به معنای عدم امکان مطالبه‌ی هزینه‌های صرف شده برای بقای ملک از مشتری نیست بلکه چنانکه گفتیم عبارات "تقوم علی" یا "هو علی" شامل این هزینه‌ها نمی‌باشند و اگر بایع بخواهد این هزینه‌ها را نیز از مشتری دریافت کند می‌بایست آنها را نیز (جدای از دو عبارت فوق) ذکر کند. در این صورت مطالبه‌ی آنها نیز جایز خواهد بود. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۱)

اگر بایع (عبد) مریضی را خریداری کرده و برای معالجه‌ی او اقدام کرده باشد، اجرتی هم که برای معالجه‌ی او به طبیب می‌پردازد مشمول عبارتین فوق بوده و قابل مطالبه می‌باشد چرا که معالجه‌ی عبد مریض باعث افزایش قیمت او شده است. اما اگر عبد سالمی را بخرد و بعد از خریدن دچار مرضی گردد و برای علاج او اجرتی را به طبیب بپردازد این اجرت در حکم نفقه‌ی (ضروری) عبد بوده و مشمول دو عبارت فوق نمی‌باشد ولی با تصریح اجرت مزبور می‌توان آن را نیز از مشتری مطالبه کرد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۱)

اگر بایع خانه‌ای را نیز اجاره کند و آن خانه ملک دیگری باشد اجرتی هم که بابت آن خانه پرداخت شده باشد همچون هزینه‌ی دلال و نگهبان و حمل و نقاش از مواردی می‌باشد که مشمول عبارتین فوق قرار می‌گیرد و از مشتری قابل مطالبه می‌باشد. اما اگر خانه ملک خود بایع باشد دو عبارت مذکور شامل اجرت خانه در این

فرض نخواهد بود. (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، صص ۵۷-۵۶) البته می‌توان با استناد به هزینه‌هایی که برای بقای ملک ضروری می‌باشند و برای مطالبه‌ی آن‌ها باید با بایع طلب خود را تصریح کند همچون نفقه و لباس ضروری عبد و علف ضروری حیوان؛ اجرت خانه‌ای را هم که ملک خود بایع می‌باشد به شرط تصریح بایع قابل مطالبه از مشتری دانست. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۱)

۲-۱- آثار اشتراط

علم طرفین به رأس المال از شروط صحت مرابحه می‌باشد و عدم رعایت آن دارای آثاری است که بر متعاملین مترتب می‌گردد. در ادامه‌ی مطلب این آثار را در چند بند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۲-۱- کذب در إخبار از رأس المال

بیع مرابحه بر مبنای امانت و اعتماد مشتری به بایع بنا شده است و بر بایع واجب است که با صداقت در إخبار حفظ امانت کند. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۲ و الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۵۷) بر این مبناست که فقها علاوه بر بیان رأس المال و قیمت تمام شده، صداقت بایع در إخبار از رأس المال و ربح را نیز از شروط مرابحه می‌دانند. (العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۱۱۶)

بنابراین از آنجاکه عقد مرابحه عقدی بر مبنای اعلام عرضه‌کننده است لذا وی موظف است که در نهایت صداقت و صحت آنچه را که لازم است اعم از مبلغ تحصیل کالا یا خدمات، هزینه‌های متحمل شده، کیفیت کالا یا خدمات تحصیل شده در قرارداد سابق و غیره را که به نحوی مرتبط با قیمت موضوع قرارداد سابق است، در نهایت صداقت و صحت به متقاضی اطلاع دهد. (سلطانی، ۱۳۹۴، ص ۱۰)

اما وقتی بایع صدق در إخبار را عمداً یا سهواً رعایت نکند باید بررسی کنیم که چه اتفاقی خواهد افتاد آیا مرابحه قابل فسخ است یا خیر؟

۱-۲-۱-۱- قائلان به عدم ثبوت خیار برای مشتری

برخی قائل بر این شده‌اند که قرارداد مرابحه صحیح است و صرفاً متقاضی حق دارد با کم کردن اضافی ثمن (و نیز اضافی سود، در صورتی که مقدار نهایی سود به صورت نسبتی از رأس المال قرار داده شده باشد) قرارداد را برای خود نگه دارد. این عده بر این باورند که در مرابحه اگر با بیع اعلام کند که رأس المال صد درهم است و با ربح یک درهم در هر ده درهم مال را به تو (مشتری) فروختم و مشتری بگوید "خریدم" و بعد از آن با بیع به اشتباه خود در اخبار از رأس المال اقرار کرده و بگوید که اشتباه کردم و مال را به نود درهم (رأس المال) خریدم، بیع صحیح بوده و مشتری خیار فسخ ندارد، لذا وی از ثمن ملزم به پرداخت نود و نه درهم آن (با لحاظ رأس المال و سود) می‌باشد. (الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۲)

۱-۲-۱-۲- قائلان به ثبوت خیار برای مشتری

برخی نیز با این باور که عقد مرابحه بر آن ثمن واقعی و ربح آن واقع نشده است بلکه بر ثمن و سود مورد تراضی و اعلام شده در هنگام عقد واقع شده است (العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۳، ص ۴۳۲) معتقدند که اگر کذب یا اشتباه با بیع در اخبار آشکار گردد مشتری خیار فسخ دارد؛ (العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۱۱۷) چراکه به اعتقاد آنان ثبوت کذب در اخبار، با خیار مشتری جبران می‌شود. (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۱۰) لذا مشتری را در فرض ثبوت خیار مخیر در فسخ یا قبول مبیع با همان ثمن المسمی در مرابحه (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۷) که مرابحه بر مبنای آن منعقد شده است (العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۳، ص ۴۳۱) می‌دانند.

۱-۲-۱-۳- قائلان به تفکیک

برخی قائل به تفکیک می‌باشند و معتقدند اگر کمتر بودن رأس المال واقعی با اقرار خود با بیع مشخص گردد مشتری خیار فسخ نداشته و ملزم به پرداخت نود و نه درهم

شروط اختصاصی مراهجه در فقه امامیه و حقوق ایران ۱۳۱

(در مثال مذکور) می باشد، ولی اگر کم بودن رأس المال واقعی نه با اقرار بایع، بلکه با بینه مشخص گردد، مشتری مخیر است که تا کالا باقی است مراهجه را فسخ کند، اما در صورت تلف مبیع یا تصرف در آن، خیار فسخ مراهجه را نداشته و حق رجوع به بایع برای دریافت مابه‌التفاوت را خواهد داشت. (الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۳)

در پاسخ این سخن برخی معتقدند چگونه می توان قائل به تفکیک شد حال آنکه مراهجه بر مبنای رأس المال إخبار شده منعقد گشته است نه رأس المال واقعی و الزام مجدد مشتری به مراهجه با ثمنی کمتر (رأس المال واقعی) صحیح نمی باشد؛ چراکه عقد اگر صحیح منعقد گردد عمل به هر آنچه عقد متضمن آن است لازم است و در غیر این صورت عقد مطلقاً باطل می گردد و نمی توان مشتری را ملزم به قبول آن با ثمنی جدید دانست. لذا استدلال آنانی را که معتقدند بایع در صورتی که خود اقرار به رأس المال واقعی کند برخلاف حالتی که با بینه رأس المال واقعی مشخص گردد مرتکب خیانت نشده است را رد می کنند. این عده ضرر ناشی از کذب بایع را با اسقاط مقدار زاید رأس المال مرتفع نمی دانند. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۸)

در اینجا به نظر نگارنده بهتر است قائل به ثبوت خیار برای مشتری باشیم همان طور که عده‌ی کثیری از فقها نیز بر این قول می باشند. طبق این نظر در فرض اعلام ناصحیح قیمت تمام شده از سوی عرضه کننده می بایست متقاضی را دارای دو راهکار برای جبران ضرر خویش دانست (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۴۳۱):

۱. به علت مغرور شدن قرارداد مراهجه را فسخ کند؛

۲. قرارداد مراهجه را با همان سود و ثمن بیان شده باقی نگه دارد.

نتیجه‌ای که از این بحث می گیریم که صدق در إخبار از رأس المال نه شرط صحت مراهجه است و نه شرط نفوذ آن، چراکه با کذب عرضه کننده در إخبار از رأس المال نیز مراهجه‌ی منعقد صحیح می باشد. اما به این دلیل که متقاضی در صورت کذب عرضه کننده خیار فسخ مراهجه را خواهد داشت لذا این شرط (صداقت در إخبار از

رأس المال) را شرط لزوم مرابحه می‌دانیم که اثر عدم رعایت آن فسخ مرابحه خواهد بود.

۲-۲-۱- عدم اعلام مؤجل بودن معامله‌ی پایه

در بیع مرابحه با بیع موظف است مشتری را از هر آنچه باعث تفاوت ثمن با ثمن اولیه می‌گردد مطلع سازد. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۳۶) یکی از مواردی که در تمام معاملات از جمله مرابحه باعث تفاوت در قیمت می‌گردد وجود اجل برای پرداخت ثمن است. در معاملات رایج عصر حاضر نیز معمولاً برای پرداخت مؤجل، ثمن بیشتری از خریدار دریافت می‌گردد نسبت به حالتی که شخص به صورت نقدی پرداخت ثمن را متعهد می‌شود. از دیگر سو فقها بر این باورند که در صورتی که با بیع مبیع را به ثمن مؤجل خریداری کرده باشد نمی‌تواند آن را از طریق مرابحه به دیگری منتقل کند مگر اینکه وی را از حال قضیه مطلع سازد؛ (الحلی، ۱۴۰۳ ه.ق، ص ۳۵۹) و در حالتی که با بیع مشتری را از این امر مطلع نسازد درباره‌ی اینکه مشتری دارای خیار فسخ می‌باشد یا خیر، دو دیدگاه وجود دارد:

برخی در این فرض برای مشتری نیز همچون بایع قائل به اجل برای پرداخت ثمن می‌باشند و معتقدند که هرکسی چیزی را به صورت نسیه (مؤجل) خریداری کند نمی‌تواند آن را به طور مرابحه به دیگری بفروشد و اگر این چنین کند مشتری نیز همچون بایع دارای اجل برای پرداخت ثمن خواهد بود. (الطوسی، ۱۴۰۰ ه.ق، ص ۳۸۹)

برخی دیگر در فرض مزبور قائل بر این هستند که مشتری بنابر خیار عیب و تدلیس بین فسخ بیع و قبول آن با ثمن حال مخیر است. (الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۳۵ و الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۲) ابن ادریس نیز این نظر را اختیار کرده و این نظر در کلام فقهای متأخر از علامه شهرت یافته است.

شروط اختصاصی مباحه در فقه امامیه و حقوق ایران ۱۳۳

علامه در این باره معتقد است اخفا اجل اقتضا دارد تا مشتری به دلیل خیانت بائع در اخبار، اختیار داشته باشد مباحه را فسخ کند یا آن را با جمیع ثمن به صورت حال و موجب امضا کند. (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۵۹) ایشان روایات وارده در باب ثبوت اجل برای مشتری در این فرض را ناظر به موردی می‌دانند که بائع علی‌رغم پنهان داشتن اجل از مشتری، شرط نقد در پرداخت ثمن نکند که در این حال مشتری دارای اجلی خواهد بود که بائع دارد. (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۶۱)

در پاسخ علامه برخی گفته‌اند که اطلاق شامل دو صورت می‌باشد و تخصیص آن محتاج به دلیل است. به خاطر اصل حال بودن ثمن اطلاق در روایات مذکور منصرف به نقد و حلول می‌باشد و ذکر نقد فقط از باب تأکید می‌باشد. لذا عدم اشتراط نقد خود دال بر نقد بودن است و اشتراط تنها از باب تأکید است. پس روایات فوق در هر دو حالت (شرط یا عدم شرط نقد) ناظر به اجل برای مشتری است. از طرفی برای خیار عیب مذکور نیز دلیلی جز اجماع وجود ندارد. لذا این عده قائل به عمل به روایات و عدم ثبوت خیار می‌باشند. (البحرانی، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۱۹، ص ۲۰۵)

می‌دانیم که معمولاً هزینه کالا در پرداخت مؤجل آن بالاتر از نقد می‌باشد. اگر بائع کالایی را خریداری کرده و متعهد گردد که ثمن آن را در آینده پرداخت کند و سپس همان کالا را با همان ثمن با افزودن ربح به صورت نقد به مشتری بفروشد و از مؤجل بودن ثمن خود به مشتری چیزی نگوید، عمل بائع در اینجا عدم اخبار از چیزی است که باعث تفاوت در قیمت می‌باشد و آن اجل است. با توجه به اینکه عدم اخبار آنچه باعث تفاوت در ثمن می‌گردد همچون کذب در اخبار باعث ثبوت خیار فسخ برای مشتری است، (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۷) در اینجا نیز بهتر است قائل به ثبوت خیار فسخ برای مشتری باشیم.

همان‌طور که عده‌ای نیز اشاره کرده‌اند خیار مشتری در اینجا از نوع خیار تدلیس است؛ (الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۳۵ و الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۲) چراکه بائع در اینجا از اضافه‌ی قیمتی که در نتیجه‌ی اجل متحمل شده است به مشتری

چیزی نگفته است و این پنهان‌کاری تدلیس به حساب می‌آید و بنا بر همین تدلیس مشتری خیار فسخ مرابحه را خواهد داشت. (الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۳۵) بعد از علم مشتری به اینکه بایع کالا را خود به صورت مؤجل خریداری کرده و این امر را از مشتری مخفی نگاه داشته و کالای خریداری شده‌ی با ثمن مؤجل را نقداً به او می‌فروشد، چیزی که در عرف فریبکاری محسوب می‌شود و نوعی اخذ قیمت زائد است؛ چراکه قیمت مؤجل بیشتر از نقد است. در این حالت مشتری بعد از علم به این تدلیس خیار تدلیس دارد در اینکه مرابحه را فسخ کند یا آن را با اعمال اجل قبول کند. از نظر ما دلیلی بر قبول معامله با ثمن حال وجود ندارد، روایات نیز دال بر خرید کالا با ثمن مؤجل می‌باشند. پس روایات یک‌طرف خیار را بیان می‌کنند و آن قبول مرابحه با ثمن مؤجل است و اختیار فسخ را مسکوت می‌گذارند که البته با توجه به مفهوم روایات مختلف در باب خیار تدلیس و منطق حقوقی، قائل شدن به خیار فسخ در اینجا دور از منطق فقهی و حقوقی و دور از انصاف نیست. از طرفی با کدام استدلال می‌توان مشتری را در فسخ و امضای مرابحه به همان ثمن حال مخیر کرد حال آنکه هدف از ثبوت خیار برای او جبران ضرری است که متحمل شده است؛ پس بهتر است همان‌طور که در خیار عیب نیز وجود دارد و مشتری بعد از علم به عیب کالا مختار در فسخ معامله یا قبول آن با جبران ضرر (اخذ ارش) می‌باشد، در اینجا نیز او را مختار در فسخ معامله و جبران ضرر (ثبوت اجل برای وی) بدانیم. روح حاکم بر خیارات نیز درجایی که شخصی متحمل ضرری می‌گردد، جبران ضرر وی است یا از طریق فسخ کلی قرارداد یا از طریق قبول قرارداد به همراه دفع ضرر و زیان.

۳-۲-۱- تبعیض در مورد معامله‌ی پایه

گفته بودیم یکی از شروط صحت مرابحه علم طرفین به میزان رأس المال است. لذا اگر کسی مجموعه‌ای از کالاها را به مبلغی معین خرید می‌تواند با افزودن ربحی معین آن‌ها را به بیع مرابحه به دیگری بفروشد مشروط بر اینکه وی را از میزان رأس المال و ربح مطلع سازد. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، صص ۲۲۷ و ۲۴۱ و ۲۴۴) اما بنا بر برخی روایات (الکلینی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۵، ص ۱۹۷ و الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۷، ص ۵۵) فارغ

از اینکه اجزا مثل هم بوده یا مختلف باشند نمی‌تواند قسمتی از آن کالاها را حتی بعد از قیمت‌گذاری یا بعد از اینکه رأس المال را بین آن کالاها به صورت مساوی تقسیم کرد؛ به صورت بیع مرابحه به دیگری عرضه کند (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۶ و العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۱۱۷ و العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۳، ص ۴۳۰ و الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۵۷ و الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۶ و البحرانی، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۱۹، ص ۲۰۳) چراکه او در برابر تمام آن مجموعه متحمل رأس المال شده است و نه قسمتی از آن؛ (العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۳، ص ۴۳۰ و العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۱۱) از سوی دیگر تقویم ثمن بین اجزای مبیع تخمینی و ظنی بوده و غالباً در آن خطا وجود دارد (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۶) مگر اینکه خریدار را از جریان کار خود مطلع سازد. (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۶ و الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۷ و البحرانی، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۱۹، ص ۲۰۲) حتی در مواردی هم که قسمتی از مبیع تلف می‌گردد و یا مستحق للغیر در می‌آید هم نمی‌توانیم آن قسمت باقی مانده را به بیع مرابحه به دیگری بفروشیم به خاطر عدم تبعیض در مبیع؛ مگر اینکه مشتری را از واقع امر مطلع سازیم. (العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۳، ص ۴۳۰ و البحرانی، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۱۹، ص ۲۰۳)

شیخ طوسی در این باب مقرر می‌دارد که اگر فردی چند پیراهن را به‌طور یکجا به ثمن معلوم بخرد سپس هر پیراهن را جداگانه قیمت‌گذاری کند نمی‌تواند بخشی از آن مجموعه را باقیمتی که خود تعیین کرده است از طریق مرابحه به دیگری بفروشد مگر اینکه مشتری را از اینکه خود اقدام به تقویم اجزای مبیع کرده است مطلع سازد. (الطوسی، ۱۴۰۰ ه.ق، ص ۳۹۱) عده‌ای به این قول شیخ ایراد گرفته و معتقدند که این نحو از فروش، مرابحه نمی‌باشد چراکه مرابحه در شرع إخبار از ثمنی است که برای خرید پرداخت کرده است و در اینجا این اتفاق نمی‌افتد. (الحلی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۲۹۲)

برخی در مقام پاسخ، این منازعه را لفظی می‌دانند (الحلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۵، ص ۱۵۸) و معتقدند عقد منعقد در این حالت (بعد از اخبار بایع از آنچه روی داده است) صحیح بوده ولی دیگر مرابحه نمی‌باشد. (الحلی، ۱۴۱۸ ه.ق، ج ۱، ص ۱۲۳)

برخی نیز در جایی قائل به جواز مرابحه ی بعضی از مبیع شده‌اند مشروط بر اینکه اجزای بیع غیر متفاضل و معدود باشد؛ بدون اینکه لزومی در اخبار از این امر برای بایع وجود داشته باشد. (الاسکافی البغدادی، ۱۴۱۶ ه.ق، ص ۱۷۷)

۴-۲-۱- إخبار از عیب یا جنایت حادث در مورد مرابحه

یکی از نتایجی که می‌توان از لزوم اخبار از رأس المال گرفت وجوب إخبار از عیوبی است که در ید بایع بر مبیع حادث می‌شود یا جنایاتی که بر آن صورت می‌گیرد؛ مثلاً بایع عبدی را به قیمتی معین خریداری می‌کند و سپس انگشت او قطع می‌گردد، فارغ از اینکه این جنایت به وسیله‌ی آفات سماوی صورت گرفته باشد و یا توسط خود بایع یا شخص دیگری روی دهد؛ حال اگر بخواهد مبیع معیوب یا عبد مجنی علیه را از طریق بیع مرابحه به دیگری بفروشد باید وی را از عیوب یا جنایات روی داده مطلع سازد. علت این امر نیز آن است که مشتری مرابحه را بر مبنای عقد اولی منعقد می‌کند و تصور او بر این است که مبیع موضوع مرابحه به همان حالتی که بایع خریداری کرده است باقی مانده است، رأس المال هم که بایع از آن خبر می‌دهد همانی است که در مقابل مبیع غیر معیوب پرداخت شده است؛ لذا لزوم إخبار از رأس المال به‌طور ضمنی دال بر وجوب اخبار از عیوب یا جنایاتی است که بر مبیع حادث شده است. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۷)

اما در صورتی که بایع بعد از خرید مبیع متوجه عیبی در آن شده و مقداری از رأس المال را به علت عیبی که در مبیع می‌بیند به‌عنوان ارش پس بگیرد، در این حالت آن مقدار از ارش را از رأس المال کم کرده و در مقام إخبار، از باقی مانده به‌عنوان رأس مالی که در برابر مبیع متحمل شده است إخبار می‌کند؛ (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵) به این صورت که "رأس المالم فلان مقدار است (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص

۳۵) یا به فلان مبلغ بر من تمام شده است" و نمی‌تواند بگوید "به فلان مبلغ خریداری کرده‌ام" به خاطر کذب آن، زیرا "اشتریت" بیانگر مبلغی است که در عقد پرداخت شده است و نه مبلغی که بعد از اسقاط ارش از ثمن اولیه باقی مانده است. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۲) اما اگر برای ثمن باقیمانده بعد از اخذ ارش بگوید "اشتریت" در این صورت احتمال قوی آن است که مشتری خیار فسخ نداشته باشد. اما اگر (ولو باصداقت) إخبار از ثمن اولیه قبل از اخذ ارش کرده و از ارشی که دریافت داشته است سخنی نگوید در این صورت مشتری خیار فسخ مباحه را خواهد داشت. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۲) لزوم إخبار از باقی‌ماندهی ثمن به این دلیل است که ارش جزئی از ثمن بوده و اخذ آن به منزله‌ی نقصان جزئی از ثمن است که باید به مشتری گفته شود. (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۷) ولی برخلاف ارش عیب، اگر بائع عبدی را بخرد و بر آن جنایتی روی دهد و بائع به سبب آن جنایت ارشی را دریافت دارد در این حالت علی‌رغم اینکه بائع موظف است مشتری را در بیع مباحه از نقصان ایجادشده در مبیع مطلع سازد (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۷) لازم نیست ارشی را که بابت جنایت دریافت داشته است از ثمن اولیه کم کند. (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵ و العاملی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳، ص ۲۱۹)

فرق بین ارش عیب و ارش جنایت در إخبار از رأس المال به این دلیل است که ارش عیب به محض وقوع عقد بر عهده‌ی فروشنده است که اگر مبیع معیوب درآید مشتری حق دریافت آن را خواهد داشت و به عبارتی دیگر ارش عیب مستثنی از ثمن است درحالی‌که ارش جنایت حق دیگری است که بعد از وقوع عقد و حصول جنایتی بر عبد به بائع تعلق می‌گیرد (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۷) و در مقام إخبار از رأس المال لازم نیست این حقوق از ثمن کسر گردد؛ (العاملی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳، ص ۲۱۹) مانند نتاج حیوانات که حقی است که به خریدار آن حیوان تعلق می‌گیرد و او در مقام فروش آن حیوان از طریق مباحه موظف نیست مقداری از رأس‌المال را بابت نتاج حاصله کم کند و مابقی را از خریدار ثانی مطالبه کند و نیز در صورتی‌که بائع درختی را با ثمنی معین خریده باشد و درخت میوه دهد، اگر بخواهد درخت را به مباحه به

دیگری بفروشد، لزومی به کسر قیمت میوه‌ها از رأس‌المال وجود ندارد و ارش جنایت نیز از رأس‌المال کم نخواهد شد (الحلّی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵) ولی نقصان حاصل از جنایت در مبیع باید با صداقت بیان گردد. (العاملی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳، ص ۲۱۹ و العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۷)

درجایی هم که عبد خریداری شده مرتکب جنایتی شده و بایع به‌عنوان غرامت فدیة‌ای را بپردازد، در اینجا نیز بایع نمی‌تواند فدیة‌ی پرداخت‌شده را ضمیمه‌ی ثمن کرده و آن را از مشتری دریافت کند؛ (الحلّی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵) مگر اینکه مشتری را از حال قضیه باخبر سازد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۳)

۲- علم طرفین به میزان ربح

یکی دیگر از شروط اختصاصی مرابحه علم متعاملین به میزان ربح مورد درخواست می‌باشد. در ابتدا (گفتار نخست) این شرط را بررسی می‌کنیم و در ادامه (گفتار دوم) آثار اشتراط آن را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۲-۱- بررسی شرط

بايع علاوه بر رأس‌المال باید میزان دقیق سود درخواستی خود را نیز به مشتری اعلام کند و معلوم بودن مقدار سود درخواستی نیز از شروط صحت مرابحه می‌باشد. (الحلّی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۴) این سود درخواستی همان "ربح" است که مرابحه از آن مشتق شده است. گرچه لفظ "ربح" در اینجا موضوعیت ندارد و هر چیزی از جمله "زیاده" و غیر آن هم که بتواند مفاد آن را بیان کند می‌تواند به‌جای آن استعمال شود ولی تفاوت‌هایی بین آن و دیگر الفاظ مشابه وجود دارد. از جمله اینکه واژه‌ی "ربح" به‌طور صریح به سود درخواستی اشاره داشته و در عقد مرابحه، "ربح" فی‌نفسه ظهور در سود درخواستی دارد برخلاف واژه‌ی "زیاده" که اگر بخواهیم برای انعقاد مرابحه از آن استفاده بکنیم، می‌بایست لفظ یا الفاظ دیگری را ضمیمه‌ی آن کنیم تا منظور خود را

شروط اختصاصی مرابحه در فقه امامیه و حقوق ایران ۱۳۹

به مشتری اعلام کنیم؛ چراکه بیع با زیاده، اعم از بیع مرابحه می‌باشد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۰۶)

بنابراین شرط طرفین باید علاوه بر مقدار و جنس رأس المال از میزان ربح نیز آگاه باشند (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۱) و در صورت معلوم نبودن یا ابهام در هرکدام از رأس المال یا ربح بیع مرابحه باطل خواهد بود. (الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۱ و العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ص ۱۱۶ و الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۱) علت این امر آن است که جهل بر هرکدام از این‌ها (رأس المال و ربح) موجب جهل بر ثمن (ثانویه) به‌عنوان یکی از عوضین می‌شود و این باعث می‌شود نه‌تنها بیع مرابحه بلکه اصل بیع نیز باطل گردد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۰۷)

نکته‌ی مهمی که در علم به رأس المال و ربح باید رعایت شود علم هر دو طرف می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر علم هر دو طرف به رأس المال و ربح شرط صحت مرابحه می‌باشد و جهل فقط یکی از طرفین موجب بطلان مرابحه خواهد بود. (الکرکی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۴، ص ۲۵۲ و العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۶ و العاملی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۳، ص ۴۲۸)

بنابر تعریفی که فقها و حقوقدانان از مرابحه ارائه کرده‌اند و بنابر روایاتی که در باب مرابحه مورد بررسی قرار گرفت دیدیم که دو شرط مزبور (علم طرفین به رأس المال و علم طرفین به ربح) شروط صحت مرابحه را تشکیل می‌دهند. این دو شرط وجه اصلی تمایز مرابحه از دیگر عقود مشابه می‌باشند.

۲-۲- آثار اشتراط

علم طرفین به ربح درخواستی در مرابحه می‌تواند به دو صورت تحصیل گردد، حالت اول حالتی است که عرضه‌کننده سود درخواستی خود را به‌صورت مبلغ معینی از متقاضی درخواست می‌کند، ولی در حالت دوم عرضه‌کننده سود درخواستی را به نسبت

رأس المالی که متحمل شده است، از متقاضی درخواست می‌کند. در ادامه به ای دو نوع از نحوه‌ی علم به ربح اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۲- مرابحه‌ی مبلغی

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد حالت معمولی این است که عرضه‌کننده سود خود را به صورت مبلغی معین از متقاضی دریافت دارد. در این حالت علم طرفین به میزان ربح از طریق اخبار حاصل می‌گردد، در صورتی که طرفین بر آن جاهل باشند؛ چراکه قبلاً هم گفته شد اخبار تنها روشی برای علم طرفین بوده و جز آن اهمیتی ندارد؛ به عبارت دیگر اخبار وسیله‌ای برای علم طرفین بوده و طریقت دارد نه موضوعیت. این ساده‌ترین شکل علم طرفین به ربح می‌باشد که از نظر شرعی در جواز آن هیچ‌گونه تردیدی نیست.

۲-۲-۲- مرابحه‌ی درصدی

یکی از مسائل مورد اشاره‌ی فقها در باب سود مرابحه جواز نسبت سود به مورد مرابحه یعنی چیزی است که موضوع مرابحه می‌باشد. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۵)

قرارداد بیع مرابحه از جهت شیوه‌ی محاسبه‌ی سود نیز به دو قسم تقسیم می‌گردد:

۱. نخست مرابحه با سود مبلغی: در این حالت فروشنده کالای خریداری‌شده را با در نظر گرفتن مبلغ سود مشخصی به مشتری می‌فروشد.

۲. مرابحه با سود درصدی: در این حالت فروشنده کالای خریداری‌شده را با در نظر گرفتن درصد مشخصی از سود به مشتری می‌فروشد. (موسویان، ۱۳۹۰، ص ۸)

در مرابحه‌ای نیز که در قالب اوراق بهادار مرابحه منعقد می‌گردد سود مرابحه نسبت به کالای خریداری‌شده تعیین می‌گردد. در این مرابحه دارنده‌ی حق مالی نسبت به

شروط اختصاصی مرابحه در فقه امامیه و حقوق ایران ۱۴۱

اوراق مرابحه حق سهام شدن در سود این اوراق را دارد؛ یعنی سودی که از فروش کالای پایه‌ی این اوراق بر اساس عقد مرابحه حاصل می‌شود به دارندگان این اوراق اختصاص دارد. این سود که در اقساط پرداختی از سوی بانی به واسطه وجود دارد به نسبت سهم خریداران اوراق در دارایی پایه به آن‌ها پرداخت می‌گردد. اوراق مرابحه با این هدف به سرمایه‌گذاران واگذار می‌شود که حاصل جمع سرمایه‌ی ناشی از فروش اوراق به خرید دارایی فیزیکی به نام "دارایی پایه انتشار اوراق مرابحه" منتهی گردد و این دارایی به فروش برسد. (موسویان، ۱۳۹۲، صص ۶-۷) لذا در مرابحه‌ای نیز که در عصر حاضر در قالب اوراق بهادار مرابحه منعقد می‌گردد، تعیین سود به نسبت دارایی پایه (مبیع مورد مرابحه) جایز است.

اما برخلاف تعیین ربح به نسبت آنچه موضوع مرابحه است، در مورد مرابحه‌ای که در آن "ربح" به صورت نسبتی معین از رأس المال تعیین شده است اختلاف نظر وجود دارد. در فرض مذکور عده‌ای قائل به عدم جواز (البغدادی، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۶۰۵ و الطوسی، ۱۴۰۰ ه.ق، ص ۳۸۹ و الحلّی، ۱۴۰۳ ه.ق، ص ۳۵۹) و بطلان (الدیلمی، ۱۴۰۴، ص ۱۷۵) چنین معامله‌ای هستند، ولی (بنابر قول مشهور فقها) در مرابحه نسبت دادن ربح به رأس المال مکروه است، ولی حرام نبوده و معامله‌ی منعقد به این صورت باطل نمی‌باشد. (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۸ و الحلّی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵ و العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۲ و الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۷، ص ۵۵ و الحلّی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۵۶ و الطوسی، ۱۳۸۷ ه.ق، ج ۲، ص ۱۴۱ و النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲۳، ص ۳۱۳ و الحلّی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، صص ۲۱۶-۲۱۵ و الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۳۴ و العاملی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳، ص ۲۱۹) دلیل این کراهت نیز مجهول بودن مقدار ثمن در حین عقد و احتیاج آن به محاسبه می‌باشد. (الحلّی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۱۶) لذا بنابر این قول، بهتر است ربح به صورت درصدی از رأس المال تعیین نشود. با این بیان و با استناد بر نظر مشهور فقها نمی‌توان عدم نسبت ربح به رأس المال را به عنوان یکی از شروط صحت مرابحه تلقی کرد، بلکه شرطی است که بهتر است

رعایت گردد، ولی عدم رعایت آن در صحت، لزوم و نفوذ مباحه خللی وارد نخواهد کرد و کراهت و جواز منافی هم نیستند. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۱۷)

۳- مقبوض بودن مورد معامله

یکی از شروطی که فقها در برخی فروض برای مورد معامله ذکر کرده‌اند مقبوض بودن آن است. در اینجا در دو گفتار جداگانه شرط مقبوض بودن مورد مباحه در فرضی که مورد مباحه از راه بیع به دست آمده است و فرضی که مورد مباحه از راهی غیر از بیع تحصیل شده است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱- مباحه‌ی مبیع خریداری شده قبل از قبض

درباره‌ی بیع مباحه‌ی مبیعی که در قالب عقد بیع خریداری شده ولی هنوز قبض نشده است نیز در اینکه مبیع مکمل یا موزون است یا خیر تفاوت وجود دارد:

۳-۱-۱- مبیع غیر مکمل یا موزون

عده‌ی کثیری از متقدمین و متأخرین بر این باورند که اگر مبیع خریداری شده غیر مکمل یا غیر موزون (همچون زمین، اتومبیل یا هر وسیله‌ی غیر مکمل و موزون دیگری) باشد بیع آن قبل از قبض مطلقاً (به مباحه یا غیر آن) جایز است. (الحلی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۳ و الموسوی الخمینی، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۴ و الطباطبایی الحکیم، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۶۶ و الموسوی الخویی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۴۷ و السبزواری، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱۷، ص ۲۸۷ و التبریزی، ۱۴۲۶ ه.ق، ج ۲، ص ۵۲ و الوحید الخراسانی، ۱۴۲۸ ه.ق، ج ۳، ص ۵۸ و الحسینی السیستانی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۲، ص ۶۷ و الحسینی الروحانی، بی تا، ج ۲، ص ۹۱ و الفیاض الکابلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۰ و الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱، ص ۳۷۸ و الصافی الگلپایگانی، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۱، ص ۳۲۷)

روایات زیادی هم بیع مبیع غیر مکیل یا غیر موزون را قبل از قبض جایز می‌دانند؛ از جمله ابو حمزه از امام باقر (ع) روایت می‌کند که از آن حضرت درباره‌ی مردی سؤال کردم که کالای غیر مکیل و غیر موزونی را می‌خرد آیا می‌تواند آن را قبل از اینکه خود قبض کند به دیگری بفروشد؟ امام در پاسخ فرمودند ایرادی ندارد. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۷) روایات دیگری هم وجود دارد که این معنا را تأیید می‌کنند؛ از جمله روایتی که درباره‌ی صحت بیع پارچه (که غیر مکیل و غیر موزون است) قبل از قبض از امام صادق (ع) وجود دارد. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، صص ۶۸-۶۷) برخی دیگر از فقها نیز قائل به جواز بیع غیر مکیل و غیر موزون قبل از قبض همراه با کراهت می‌باشند. (الحکیم، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۲، ص ۸۳)

۲-۱-۳- مبیع مکیل یا موزون

اما در موردی که مبیع خریداری شده مکیل یا موزون باشد و خریدار بخواهد آن را قبل از قبض با بیع مباحه بفروشد فقها بین فروش مبیع مذکور به بایع اولی یا دیگری قائل به تفصیل شده‌اند:

درباره‌ی مباحه‌ی مبیع مکیل یا موزون به غیر از بایع اولی برخی قائل به کراهت می‌باشند (الموسوی الخمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳۴) و نهی موجود در روایات را حمل بر کراهت می‌کنند؛ (السبزواری، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱۷، صص ۲۸۸-۲۸۹) اما غالب فقها آن را ممنوع (باطل) دانسته‌اند. (الحکیم، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۶۶ و الفیاض الکابلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۰ و الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱، ص ۳۷۸ و الصافی الگلپایگانی، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۱، ص ۳۲۷) هرچند برخی بیع ثمار را از این قاعده مستثنی دانسته و قائل به جواز مباحه‌ی میوه قبل از قبض می‌باشند. (الحسینی السیستانی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۲، ص ۶۷) شاید مستند این عده روایت الحلبي از امام صادق (ع) باشد که می‌گوید از امام صادق (ع) سؤال کردم درباره‌ی مردی که ثمره می‌خرد و قبل از اینکه آن را قبض کند می‌فروشد و امام فرمود که مباحه‌ی آن اشکالی ندارد. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، صص ۶۶-۶۵) با توجه به اینکه ثمره اعم است از ثمره‌ای که روی

درخت است و ثمره‌ی جداشده از درخت (که موزون و قابل وزن‌کشی است) احتمالاً این عده از این روایت به جواز بیع مرابحه‌ی ثمره‌ی موزون قبل از قبض پی برده‌اند و آن را استثناً بر ممنوعیت بیع مرابحه‌ی مبیع موزون قبل از قبض دانسته‌اند. از طرف دیگر در روایت فوق فرقی بین اینکه خریدار میوه، آن را قبل از قبض به خود بایع بفروشد یا به دیگری از نظر جواز مرابحه وجود ندارد و این روایت مستندی بر جواز مرابحه‌ی ثمره قبل از قبض به خود بایع یا دیگری است.

برخی دیگر مرابحه‌ی مبیع مکیل یا موزون قبل از قبض را ممنوع دانسته‌اند و اشاره‌ای به اینکه طرف معامله بایع اولی باشد یا دیگری نکرده‌اند. (الموسوی الخوی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۴۷ و التبریزی، ۱۴۲۶ ه.ق، ج ۲، ص ۵۲ و الطباطبایی الحکیم، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۲، ص ۸۳ و الوحید الخراسانی، ۱۴۲۸ ه.ق، ج ۳، ص ۵۸) شاید بتوان از نوشته‌ی آنان بطلان مرابحه‌ی مبیع مکیل یا موزون قبل از قبض به‌طور مطلق (به بایع اولی یا شخصی دیگر) را استنباط کرد. عده‌ای نیز به‌طور مطلق (مرابحه و غیر آن) بیع مکیل یا موزون قبل از قبض را ممنوع دانسته‌اند. (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۳۰۸) برخی از متقدمین و متأخرین نیز در هر دو فرض (که طرف معامله بایع اولی یا دیگری است) مرابحه‌ی مکیل یا موزون قبل از قبض را مکروه می‌دانند. (الحلی، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۱، ص ۳۷۳ و الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۲۵ و الحسینی الروحانی، بی‌تا، ج ۲، صص ۹۲-۹۱)

فرض دیگر مرابحه‌ی مبیع مکیل یا موزون قبل از قبض به خود بایع (اولی) است. در این فرض اکثر فقها قائل به صحت چنین مرابحه‌ای می‌باشند. (الموسوی الخمینی، بی‌تا، ج ۱، صص ۵۳۴-۵۳۵ و الطباطبایی الحکیم، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۶۶ و الحسینی السیستانی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۲، ص ۶۷ و الفیاض الکابلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۰ و الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱، ص ۳۷۸ و الصافی الگلپایگانی، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۱، ص ۳۲۷) عده‌ای نیز در تأیید این نظر اصل را بر جواز بیع قبل از قبض مشتری دانسته (السبزواری، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱۷، ص ۲۸۷) و بنابر این نظر و به خاطر محدود کردن دایره‌ی حکم مخالف اصل، مرابحه‌ی مبیع مکیل یا موزون قبل از قبض به بایع

اولی را بدون اشکال و کراهتی، جایز شمرده‌اند. (السبزواری، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱۷، ص ۲۹۲)

۲-۳- مباحه‌ی مبیع تحصیل شده از غیر طریق بیع

تا اینجا سخن از جواز یا عدم جواز بیع مباحه مبیعی (مکیل یا موزون یا غیر مکیل یا غیر موزون) بود که از راه بیع به تملک بائع در آمده و هنوز قبض نشده است. در فرضی که مبیع از راهی غیر از بیع همچون ارث و صداق (مهر) به تملک بائع در آمده است فقها قائل به جواز بیع قبل از قبض آن (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۲۵ و الموسوی الخمینی، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۵ و السبزواری، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱۷، ص ۲۹۳ و الطباطبایی الحکیم، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۲، ص ۸۳ و الحسینی السیستانی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۲، ص ۶۷ و الطباطبایی الحکیم، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۶۶ و الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱، ص ۳۷۹ و الصافی الگلپایگانی، ۱۴۱۶ ه.ق، ج ۱، ص ۳۲۷) ولو به مباحه (الفیاض الکابلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۰) می‌باشند؛ خواه مبیع مکیل یا موزون باشد خواه نباشد.

اشاره کردیم که یکی از مواردی که شخص می‌تواند آنچه از راهی غیر از بیع تملک کرده است را حتی قبل از قبض به دیگری بفروشد صداق و مهر می‌باشد که به محض انعقاد عقد نکاح به تملیک زن در می‌آید و زن می‌تواند حتی قبل از قبض در آن تصرف بکند. (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۲۷۴) عموم "الناس مسلطون علی اموالهم" که بیان می‌کند مردم بر اموالشان مسلط هستند و زن هم از اول مالک مهریه شده و حق تصرف در آن را دارد و ادله‌ای که دلالت بر استحباب عفو و هبه‌ی مهریه دارند (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۲۱، صص ۲۸۵-۲۸۴) این نظر را تأیید می‌کنند. نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که صرف عقد نکاح مجوز تمام تصرفاتی است که زن می‌تواند در مهر بکند چراکه او با نکاح مالک مهر شده است. لذا زوجه می‌تواند صداق را قبل از قبض با بیع مباحه به دیگری بفروشد و بیع مباحه‌ی منعقدہ جایز می‌باشد.

اما باید ببینیم در بیع کسی که مالک مبیع می‌شود می‌تواند مبیع به تملک در آمده را به دیگری بفروشد یا برای این کار نیاز به رعایت تشریفات دارد؟

می‌دانیم که تسلیم و قبض در مقابل هم هستند و بنابر مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون مدنی تسلیم آن است که مبیع را به تصرف مشتری داده و در اختیار او بگذاریم به نحوی که مشتری متمکن از انحای تصرفات و انتفاعات باشد هرچند در عمل تصرفی نکند، چراکه ملاک تسلیم و قبض تصرف بالقوه‌ی مشتری و استیلای او بر مبیع است نه تصرف بالفعل او. معیار تسلیم در هر نوع از مبیع، عرف می‌باشد. (ماده ۳۶۹ ق.م) منظور از عبارت (دادن مبیع به تصرف مشتری به نحوی که متمکن از انحای تصرفات و انتفاعات باشد) گذاردن مبیع تحت اختیار مشتری است، به نحوی که هیچ‌گونه مزاحمت و ممانعتی از طرف بایع و یا دیگری برای انحای تصرفات و انتفاعات مشتری در مبیع نباشد تا او بتواند هر زمان بخواهد از آن منتفع شود. (امامی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۴۹) منظور از استیلای مشتری بر مبیع نیز سلطه‌ی معنوی مشتری بر مبیع می‌باشد که هر زمان بخواهد بتواند عملاً در آن تصرف نماید و از آن منتفع گردد، نه تصرف مادی و فعلی او. (امامی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۴۹ و کاتوزیان، ۱۳۷۴، ج ۶، صص ۱۶۷-۱۶۶) به این دلیل است که قانون مدنی بلافاصله در ماده ۳۶۸ می‌گوید: «تسلیم وقتی حاصل می‌شود که مبیع تحت اختیار مشتری گذاشته شده باشد، اگرچه مشتری آن را هنوز عملاً تصرف نکرده باشد»

برخی از فقها قبض را تخلیه‌ی ید بایع از مبیع (منقول یا غیرمنقول) می‌دانند. (الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۲۳) که معیار قبض در هر مبیعی را عرف تعیین می‌کند. لذا بهتر آن است که در تعیین معیار قبض در موارد غیر منصوص به عرف رجوع کنیم و عرف به قبض دادن غیرمنقول را رفع ید بایع و عدم منع مشتری از قبض می‌داند و قبض منقول را به این می‌داند که مشتری مستقلاً استیلای ید بر مبیع داشته باشد خواه مال به او منتقل گردد خواه منتقل نگردد. (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۲۳۹) این قاعده کلی است و هم در مورد مبیع مکیل و موزون و هم غیر آن جاری است ولی مبیع مکیل یا موزون به خاطر نص صحیح از این قاعده خارج شده است (العاملی، ۱۴۱۳

شروط اختصاصی مزایحه در فقه امامیه و حقوق ایران ۱۴۷

ه.ق، ج ۳، ص ۲۳۹) و قبض آن کیل یا وزن آن می‌باشد. (العاملی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۲۳۸)

پس دانستیم قبض به معنی استیلا بر مبیع به نحوی که مشتری متمکن از انحصار تصرفات و انتفاعات در آن باشد. در ماده ۱۹۱ ق.م می‌خوانیم: «عقد محقق می‌شود به قصد انشا به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». از مفاد این ماده برمی‌آید که بنا بر اصل، توافق دو اراده رکن لازم و کافی برای بسته شدن تمام قراردادهای است. پس می‌توان گفت در حقوق ما اصل بر این است که عقد با توافق طرفین واقع می‌شود و نیاز به رعایت هیچ شکل خاصی ندارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۸۸) این همان تأسیسی است که آن را "اصل رضایی بودن قراردادها" می‌نامیم. از طرفی در عقود رضایی که پس از ایجاب و قبول واقع می‌گردند و طرفین ملزم به اجرای تعهدات خود می‌باشند، قبض و اقباض به عنوان یکی از آثار و لوازم عقد می‌باشد. در این گونه عقود، عمل قبض و اقباض به عنوان مکمل تعهدات طرفین که بر اساس عقد ایجاد شده تلقی می‌گردد نه به عنوان تکمیل کننده خود عقد.

قانون مدنی در ماده ۳۳۹ می‌گوید که پس از توافق طرفین عقد بیع درباره‌ی عوضین، عقد بیع به ایجاب و قبول یا دادوستد واقع می‌گردد. لذا عقد بیع نیز از دید قانون مدنی جزء عقود تشریفاتی نبوده و رضایی محسوب می‌گردد و با توجه به مقدمه‌ی مذکور در باب قبض در عقود رضایی، برخلاف عقود همچون حبس، عقود موجد حق انتفاع، وقف، بیع صرف، رهن و هبه (مواد ۵۹ و ۳۶۴ و ۴۷۳ و ۷۷۲ و ۷۹۸ ق.م) که قبض در آنها شرط صحت است و نیز وصیت تملیکی (مواد ۸۲۷ و ۸۳۰ ق.م) که به نظر می‌رسد قبض در آن شرط لزوم عقد باشد؛ قبض در عقد بیع (به استثنای بیع صرف) نه شرط صحت است و نه حتی شرط لزوم، بلکه یکی از آثاری است که بر آن بار می‌شود.

بر این اساس وقتی شخصی مبیعی را می‌خرد با رعایت شروط صحت معاملات مالک آن مبیع می‌گردد و تملک آن مبیع موقوف به قبض آن مبیع نیست. لذا وقتی بایع

از زمینی که به دیگری فروخته است تخلیه‌ی ید نکند یا حتی تأخیر در تسلیم بکند اجبار به تسلیم می‌گردد (ماده ۳۷۶ ق.م.) که این خود نشان می‌دهد حتی قبل از قبض مشتری، نه تنها بیع منعقد صحیح بلکه لازم می‌باشد و تمام آثار بیع از جمله انتقال ملکیت عوضین بر آن بار می‌گردد و مشتری می‌تواند الزام او به تخلیه‌ی مبیع را بخواهد. شاید با این استدلال فقها و حقوقدانان قائل به جواز بیع غیر مکیل و موزون خریداری شده قبل از قبض به دیگری هستند و روایات وارد شده در باب جواز بیع مبیع غیر مکیل و موزون خریداری شده قبل از قبض شاید با این استدلال قابل فهم تر باشد.

در باب مبیع مکیل و موزون روایاتی هست که عده‌ای از آن‌ها این گونه برداشت کرده‌اند که مبیع مکیل یا موزون خریداری شده قبل از قبض قابل فروش مجدد نیست. از جمله‌ی آن‌ها روایتی است که منصور بن حازم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام فرمود: هرگاه کالای مکیل یا موزونی خریدی -قبل از اینکه آن را قبض کنی- مرفوش "إلا أن تُؤلِّيه" - و اگر غیر مکیل و غیر موزون بود می‌توانی بفروشی - یعنی او به مشتری وکالت در قبض می‌دهد. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۵)

لفظ "تُؤلِّيه" در روایات زیادی در این باب آمده است (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، صص ۶۵ و ۶۸) و شاید علت اینکه برخی از فقها قائل به جواز بیع تولیه‌ی مبیع مکیل یا موزون قبل از قبض آن هستند (الموسوی الخمینی، بی تا، ج ۱، ص ۵۳۴ و الحکیم، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۲، ص ۶۶ و الوحید الخراسانی، ۱۴۲۸ ه.ق، ج ۳، ص ۵۸) این باشد که این لفظ را به معنای بیع تولیه در نظر گرفته‌اند. برخی علاوه بر بیع تولیه، بیع مواضعی مکیل یا موزون قبل از قبض را نیز جایز دانسته‌اند. (الحسینی السیستانی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۲، ص ۶۷) در جای دیگر از وسائل الشیعه (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۸) و نیز در تهذیب الاحکام (الطوسی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۷، صص ۳۶-۳۵) این روایت با تفاوتی جزئی آمده است ولی قسمت انتهایی روایت در این دو جا نیامده است. در من لا یحضره الفقیه هم با تفاوت جزئی در متن روایت قسمت انتهایی روایت به صورت توضیح در انتهای روایت آمده است. (الصدوق القمی، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۲۰۶)

استنباطی که ما از روایت فوق با در نظر گرفتن نسخ مزبور می‌کنیم این است که قسمت انتهایی روایت نمی‌تواند جزئی از روایت باشد چرا که افعال به‌کاررفته در روایت از قول امام خطاب به شنونده می‌باشد به این نحو که "اگر مکیل یا موزون خریداری کردی آن را بفروش مگر ... و اگر غیر مکیل و غیر موزون خریداری کردی آن را می‌توانی بفروشی" اما در قسمت انتهایی روایت فوق می‌خوانیم "یعنی او مشتری را وکیل در قبض قرار می‌دهد" که مشخص است افعال قبل از این قسمت از قول امام خطاب به شنونده بوده و جنبه‌ی آمرانه دارند ولی در این قسمت شخصی خبر از شنونده‌ای می‌دهد که به این روایت عمل کرده و مشتری را وکیل در قبض قرار می‌دهد.

با این تفسیر و با توجه به چند روایت مشابه روایت فوق می‌توان گفت قسمت انتهایی آن جزء روایت نیست، بلکه توضیحی است در باب عبارت "إِلَّا أَنْ تُؤَيِّئَهُ". طبق این نظر مراد از عبارت "إِلَّا أَنْ تُؤَيِّئَهُ" اشاره به بیع تولیه نبوده و هدف بیان تولیت در کیل یا وزن می‌باشد و قسمت انتهایی هم که بنا بر نظر ما احتمالاً جزئی از روایت نمی‌باشد با عبارتی مشابه می‌گوید "یعنی او (بایع) به مشتری در قبض (مبیع) وکالت می‌دهد" که از نظر ما توضیحی برای "إِلَّا أَنْ تُؤَيِّئَهُ" می‌باشد. در برخی دیگر از روایات نیز بجای "تُؤَيِّئَهُ" از الفاظی چون "يُؤَكِّلُ" استفاده شده و صراحتاً جواز بیع مکیل یا موزون مقبوض توسط مشتری به وکالت از بایع را بیان می‌کند. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۶)

بر مبنای این نظر روایت اول را می‌توان این‌گونه ترجمه کرد: "هرگاه کالای مکیل یا موزونی خریدی قبل از اینکه آن را قبض کنی آن را بفروش مگر اینکه خود مشتری را متولی (وکیل) در قبض کنی و اگر غیر مکیل و غیر موزون بود می‌توانی (حتی قبل از قبض) آن را بفروشی."

تا اینجا به این نتیجه می‌رسیم که بیع مکیل یا موزون قبل از قبض، به شرط قبض مشتری صحیح می‌باشد و قبض منحصر در قبض بایع نیست. اما می‌دانیم که قبض در بیع نه از شروط صحت بیع است و نه از شروط لزوم آن. پس سؤالی که مطرح می‌شود

این است که منظور روایات فوق از منع بیع مکیل یا موزون بدون قبض حداقل یکی از طرفین (بایع یا مشتری) چیست؟ پاسخ این سؤال را از بررسی روایتی مشابه در این باب به دست می‌آوریم. معاویه بن وهب می‌گوید که از امام صادق (ع) سؤال کردم درباره‌ی مردی که کالای خریداری‌شده‌ای را قبل از قبض آن می‌فروشد. امام فرمود: هیچ کالای کیل یا وزن نشده‌ای را قبل از کیل یا وزن آن مفروش مگر اینکه مشتری را متولی کیل یا وزن آن قرار دهی. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۸) در چند روایت دیگری نیز که الحلبی و ابو صالح از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند ایشان بیع طعام (مکیل) را قبل از کیل آن نهی فرموده‌اند. (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، صص ۶۶ و ۶۸)

با دقت در روایات فوق معلوم می‌شود که این روایات ربطی به قبض ندارند و در مقام بیان لزوم قبض مبیع مکیل یا موزون قبل از مباحثه‌ی آن نمی‌باشند بلکه ملاک تعیین وزن و مقدار آن است که معمولاً قبل از قبض معلوم نیست. لذا در ادامه‌ی روایت می‌گوید باید بکشد یا کیل آن را اندازه بگیرد یا اندازه‌گیری آن را واگذار کند به دیگری و عبارت "تَوَكَّلْهُ الَّذِي قَامَ عَلَيْهِ" یعنی اندازه‌گیری را به او واگذار کند نه اینکه بیع تولیه با او داشته باشد. و مفاد این روایت با روایت اول یکی می‌شود و نتیجه‌ی روایت منع از بیع مکیل یا موزون قبل از اندازه‌گیری آن است.

لذا با استناد به این روایات که در آن‌ها سخنی از قبض نیامده است و بلکه لزوم کیل و وزن بیان شده است، روایاتی را هم که لزوم قبض را بیان کرده‌اند حمل بر معنای عرفی می‌کنیم که عرف کیل یا وزن مکیل یا موزون را معمولاً با قبض آن‌ها میسر می‌دانند و علت عدم صحت بیع مبیع مکیل یا موزون قبل از قبض در برخی روایات دیگر نیز به همین دلیل است. پس قبض موضوعیت ندارد و طریقت دارد و هدف از آن علم طرفین به مقدار مبیع از طریق کیل یا وزن آن است. به‌عبارتی دیگر در روایات فوق هم که ظاهراً منع از بیع قبل از قبض مکیل یا موزون می‌کنند هدف بیان لزوم کیل یا وزن مکیل یا موزون خریداری‌شده قبل از فروش آن توسط بایع یا مشتری (ولایتاً یا وکالتاً) می‌باشد و قبض هم چون معمولاً مقدمه‌ی کیل می‌باشد در برخی روایات لازمه‌ی بیع مکیل یا موزون شناخته شده است. فلسفه‌ی کیل و وزن در اینجا معلوم

بودن مقدار مبیع می‌باشد؛ چراکه معلوم بودن عوضین از شروط صحت معاملاتی همچون بیع است که شرح آن گذشت. حتی برخی از فقها نهی از بیع مکیلی یا موزون غیر مقبوض را در روایت اولی (از منصور بن حازم) و روایت فوق (معاویه بن وهب) حمل بر کراهت (و نه بطلان) کرده‌اند. (النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۳۱، ص ۱۰۹ و الحلی، ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۵) بر اساس این نظر سخن آنانی که مکیل و موزون غیر مقبوضی را که از راهی غیر از بیع همچون ارث و صداق به دست آمده است قابل فروش می‌دانستند، اما به روایات فوق استناد کرده و مکیل و موزون خریداری‌شده‌ی غیر مقبوض را قابل فروش نمی‌دانستند، رد می‌شود. شاید با این نظر بتوان سخن آنانی را که مباحه‌ی مکیل و موزون خریداری‌شده‌ی غیر مقبوض به خود بایع را صحیح ولی به غیر بایع را مکروه یا باطل می‌دانستند تا حدی قبول کرد؛ چراکه هدف از کیل و وزن معلوم شدن مقدار مبیع در صورت جهل به آن است. وقتی شخصی مبیعی را از شخص الف خریداری می‌کند و دوباره می‌خواهد در قالب بیع مباحه همان مبیع خریداری‌شده از او را به خود او (الف) بفروشد، مقدار مبیع (به احتمال زیاد) برای طرفین معلوم است و نیازی به کیل یا وزن مجدد آن نیست ولی وقتی شخصی می‌خواهد مبیع خریداری‌شده از شخص الف را از طریق بیع مباحه در اختیار شخص ب قرار دهد لزوم معلوم بودن مقدار مبیع برای این شخص و شخص ب ایجاب می‌کند که قبل از بیع مباحه، مبیع (در صورت جهل طرفین به مقدار آن) کیل یا وزن گردد در غیر این صورت اگر مقدار مبیع مجهول بوده و کیل یا وزن نیز نگردد به علت مجهول بودن آن بیع مباحه باطل خواهد بود.

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم این است که کالای خریداری‌شده قبل از قبض نیز ملک مشتری می‌باشد و می‌تواند در صورتی که فروشنده از آن تخلیه‌ی ید نکرده است اجبار او را بخواهد. لذا می‌تواند کالای خریداری‌شده را از طریق مباحه یا هر نوع از بیع به دیگری بفروشد. درجایی هم که کالا مکیل یا موزون است برای اینکه مقدار مبیع برای طرفین بیع معلوم باشد، در صورت جهل طرفین لازم است مبیع را کیل یا وزن کرده یا خریدار را متولی یا وکیل در این امر قرار داد و آن را از طریق مباحه یا

هر بیع دیگری (به جز بیع صرف) به مشتری فروخت و چون قبض معمولاً مقدمه‌ای برای کیل یا وزن در عرف است؛ با توجه به این معنی عرفی، در روایات نیز قبض خود بایع یا مشتری (ثانویه) لازمه‌ی بیع مجدد آن کالا دانسته شده است. در مباحثه نیز با این استدلال می‌توان به لزوم کیل یا وزن مبیع مکیل یا موزون (مجهول المقدار) توسط بایع یا مشتری به وکالت از بایع (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۷) برای جواز مباحثه پی برد. پس نه تنها قبض بایع بلکه قبض هیچ‌یک از طرفین برای جواز بیع مکیل یا موزون شرط نیست و کیل یا وزن در صورت مجهول بودن مبیع شرط است خواه توسط خود بایع صورت گیرد خواه توسط مشتری. این یعنی بیع مجهول باطل است نه بیع غیر مقبوض.

جواز مباحثه‌ی مکیل یا موزون غیر مقبوض به شریک نیز که در روایت (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۹) و فقه (الحکیم، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۲، ص ۸۳) آمده است و جواز بیع مباحثه‌ی ثمره‌ی خریداری شده قبل از اخذ و قبض آن (العاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۸، ص ۶۶) با این بیان روشن می‌گردد. در کنار تمامی این استدلال‌ها، این نکته را نیز باید اضافه کرد که به نظر می‌رسد ادله‌ای که دال بر جواز تصرف زوجه در مهریه‌ی غیر مقبوض می‌باشند از جمله عموم "الناس مسلطون علی اموالهم" و روایاتی که هبه‌ی مهر غیر مقبوض به شوهر را برای زوجه جایز می‌دانند مختص مهر نباشند به این بیان که عموم "الناس مسلطون علی اموالهم" تبدیل به قاعده‌ای شده است که در هر معامله‌ی صحیحی جاری است و فرد از هر راهی مالی تملک کند حق هرگونه تصرف و تسلط بر آن را دارد خواه از راه صداق آن را به دست آورده باشد (همان‌گونه که در روایاتی به آن اشاره شده است) و خواه از راه بیع یا از هر راه ممکن دیگر و صداق ویزگی خاصی ندارد که این قاعده و مفهوم آن را فقط مختص آن دانست.

افزون بر این‌ها به نظر می‌رسد روایاتی نیز که هبه‌ی مهر غیر مقبوض را جایز و بلکه مستحب و پسندیده می‌دانند، فقط در مقام بیان حکمی خاص در باب مهر و صداق نبوده، بلکه علاوه بر آن قاعده‌ای کلی در مورد تمام معاملات بیان می‌کنند و آن اصل رضایی بودن معاملات و امکان تمامی تصرفات در آن به محض تملک بر آن

می‌باشد خواه مبیع از راه صداق به تملک درآید یا خواه از راه بیع وارد در ملک شخص گردد و یکی از این تصرفات نیز فروش مجدد مبیعی است که از راه بیعی صحیح به تملک شخص در آمده است.

۴- مثلی بودن رأس المال

به اعتقاد فقها در مرابحه ثمن اولیه (هرگاه پول نقد نباشد) باید از اموال مثلی باشد. رأس المال اگر پول نقد یا از اموال مثلی باشد از خریدار قابل مطالبه است و خریدار همان مقدار پول یا مثل همان کالا را به همراه سودی معین در اختیار فروشنده قرار می‌دهد و مبیع را به تملک خویش در می‌آورد. در اموال قیمی به دلیل اختلاف قیمت گذاران؛ تعیین قیمت ظنی است. (النجفی، بی‌تا، ص ۳۳۲)

می‌دانیم بیع مرابحه بر پایه‌ی اعتماد مشتری به سخن بایع بنا شده است؛ (النجفی، بی‌تا، ص ۳۳۴) از مجموعه‌ی مطالب فقهی در این باب (النجفی، بی‌تا، صص ۳۳۶-۳۳۵) و نیز بند سوم ماده ۵۳۰ قانون مدنی عراق نیز استنباط می‌گردد که در بیع مرابحه برای احراز از خیانت و تهمت و برای حفظ صحت بیع باید میزان دقیق رأس المال معلوم باشد. لذا قانونگذار در همین ماده در خلال تعریف مرابحه بر مثلی بودن رأس المال در آن تأکید کرده و به‌طور صریح مرابحه را بیع به مثل ثمن اول به همراه ربح معلوم تعریف می‌کند. نتیجه‌ای که از کنار هم قرار دادن ادله و مستندات می‌توان به آن رسید این است که در مرابحه رأس المالی که بایع متحمل شده است می‌بایست یا وجه نقد باشد یا از اموال مثلی و این یکی دیگر از شروط صحت مرابحه می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در انتهای نوشتار حاضر لازم است نتایجی که از بحث و بررسی آثار فقهی و حقوقی در باب شروط اختصاصی مرابحه به دست آورده‌ایم را به اختصار بیان کنیم. در مرابحه رعایت همه‌ی شروط عمومی صحت و لزوم معاملات الزامی است. در کنار این شروط عمومی، مرابحه دارای شروط اختصاصی به قرار ذیل می‌باشد:

الف - علم طرفین به رأس المال

این شرط یکی از شروط صحت مرابحه می‌باشد. بنابر این شرط عرضه‌کننده باید متقاضی را از رأس المال با خبر سازد و در إخبار خود صداقت را رعایت کند. کذب در إخبار از رأس المال باعث ثبوت خیار برای مشتری خواهد شد. از سوی دیگر عرضه‌کننده موظف است متقاضی را از هر آنچه باعث تفاوت در قیمت واقعی رأس المال می‌گردد از جمله اجلی که برای پرداخت رأس المال تعیین شده است یا تبعیضی که در مورد معامله انجام داده است باخبر سازد و عدم رعایت هرکدام از این موارد برای متقاضی خیار فسخ ایجاد خواهد کرد.

ب - علم طرفین به ربح

طرفین باید علاوه بر رأس المال از میزان ربح نیز باخبر باشند و جهل به آن نیز به‌تنهایی برای بطلان مرابحه کافی است. چراکه مجموعه‌ی رأس المال و ربح ثمن مرابحه را تشکیل می‌دهند و جهل به هرکدام به‌منزله‌ی جهل به یکی از عوضین است که موجب بطلان هر معامله‌ای است. در اینجا عرضه‌کننده می‌تواند به دو صورت متقاضی را از میزان ربح باخبر سازد، یا میزان سود درخواستی را به‌صورت مبلغی معین به او می‌گوید یا سود را به نسبت معینی از رأس المال تعیین می‌کند که گاهی از آن به مرابحه‌ی درصدی نیز تعبیر می‌گردد. هرچند بهتر است ربح به‌صورت درصدی از رأس المال تعیین نگردد، ولی در عمل بسیاری از عقود مرابحه‌ی از این طریق منعقد می‌گردد که صحیح می‌باشند.

ج - مقبوض بودن مورد مرابحه

مقبوض بودن مکمل یا موزون مورد مرابحه مورد اشاره‌ی بسیاری از فقها قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد مراد از قبض در روایاتی که مورد استناد این عده است توزین

و توکیل مبیع می‌باشد و قبض نیز تنها وسیله‌ای برای این کار است. هدف از توزین یا توکیل نیز معلوم بودن عوضین است که از شروط اساسی صحت تمامی معاملات است. روایاتی نیز که قبض را توسط عرضه‌کننده یا متقاضی به وکالت از او صحیح می‌دانند، مؤید این مدعا هستند که قبض طریقت دارد نه موضوعیت چراکه در فقه امامیه و حقوق ایران اصل رضایی بودن در عقود به‌عنوان اصلی مسلم پذیرفته شده است و بنابراین عرضه‌کننده به صرف خرید کالایی مالک آن می‌شود و اختیار دارد آن را به دیگری منتقل کند حتی اگر هنوز آن را قبض نکرده باشد.

د- مثلی بودن رأس المال

در مرابحه فردی با اعلام رأس المال و سود درخواستی، هزینه‌ای را که متحمل شده است را به همراه سود درخواستی از متقاضی دریافت می‌دارد. اگر رأس المال پول نقد باشد که در آن بحثی نیست ولی بحث ما جایی است که رأس المال غیر از پول نقد است. لزوم إخبار از رأس المال و صداقت در إخبار این معنی را می‌رساند که در مرابحه عرضه‌کننده همان رأس المال را به همراه سودی معین از متقاضی دریافت می‌کند. لذا رأس المال باید مثلی باشد تا مثل آن قابل مطالبه از متقاضی باشد.

کتابنامه

الف. فارسی

امامی، سید حسن (بی‌تا)، حقوق مدنی، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ج ۱.
سلطانی، محمد و شیروانی زاده آرانی، حامد (۱۳۹۴)، «ماهیت و شرایط اختصاصی انعقاد قرارداد مرابحه در حقوق ایران»، دو فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی دانش حقوق مدنی، شماره‌ی دوم.
کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴)، قواعد عمومی قراردادها، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۱.
کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲)، قواعد عمومی قراردادها، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۱.
محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۹)، قواعد فقه (بخش مدنی؛ مالکیت، مسئولیت)، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
موسویان، سید عباس (۱۳۹۰)، «امکان سنجی کاربرد مرابحه در بانکداری بدون ربا»، فصلنامه روند پژوهش‌های اقتصادی، شماره‌ی ۵۹.

ب. عربی

الاسکافی البغدادی، محمد بن احمد کاتب بن جنید (۱۴۱۶ ه.ق)، مجموعه فتاوی ابن جنید، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم.
البحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ ه.ق)، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ج ۱۹.
البغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ ه.ق)، المقنعة، قم: کنگره‌ی جهانی هزاره‌ی شیخ مفید رحمه الله علیه.
التبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۶ ه.ق)، منهاج الصالحین، قم: مجمع الامام المهدی (عجل الله تعالی فرجه)، ج ۲.
الحسینی الروحانی، السید صادق (بی‌تا)، منهاج الصالحین، ج ۲.
الحسینی السیستانی، السید علی (۱۴۱۷ ه.ق)، منهاج الصالحین، قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی، ج ۲.
الجلبی، ابو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین (۱۴۰۳ ه.ق)، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه‌ی عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام.
الجلی الأسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ ه.ق)، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ج ۲.

شروط اختصاصی مراجه در فقه امامیه و حقوق ایران ۱۵۷

- الحلی الأسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ ه.ق)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزهی علمیهی قم، ج ۵.
- الحلی الأسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۴ ه.ق)، تذکره الفقهاء (ط-الحديثه)، قم: موسسهی آل البيت عليهم السلام، دورهی ۱۷ جلدی، ج ۱۱.
- الحلی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸ ه.ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: موسسهی اسماعیلیان، ج ۲.
- الدیلمی، حمزه بن عبد العزیز (۱۴۰۴ ه.ق)، المراسم العلویه و الأحکام النبویه فی الفقه الإمامیه، قم: منشورات الحرمین.
- السبزواری، السید عبد الأعلى (۱۴۱۳ ه.ق)، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم: موسسه المنار-دفتر حضرت آیت الله، ج ۱۷.
- السمرقندی، علاء الدین محمد (بی تا)، تحفه الفقهاء، ج ۲.
- الصافی الکلیپاگانی، لطف الله (۱۴۱۶ ه.ق)، هداية العباد، قم: دارالقرآن الکریم، ج ۱.
- الصدوق القمّی، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ ه.ق)، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزهی علمیهی قم، ج ۳.
- الطباطبایي الحکیم، السید محسن (۱۴۱۰ ه.ق)، منهاج الصالحین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ج ۲.
- الطباطبایي الحکیم، السید محمد سعید (۱۴۱۵ ه.ق)، منهاج الصالحین، بیروت، دارالصفوة، ج ۲.
- الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰ ه.ق)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربی.
- الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷ ه.ق)، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهی مدرسین حوزهی علمیهی قم، ج ۳.
- الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷ ه.ق)، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۷.
- الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ ه.ق)، المبسوط فی فقه الإمامیه، تهران: المكتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، ج ۲.
- العاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ ه.ق)، الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشى-کلاتر)، قم: کتابفروشی داوری، دورهی ۱۰ جلدی، ج ۳.
- العاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ ه.ق)، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ج ۳.

- العاملی، محمد بن حسن الحرّ (۱۴۰۹ ه.ق)، تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه، قم: موسسهی آل البيت عليهم السلام، ج ۱۸.
- العاملی، محمد بن حسن الحرّ (۱۴۰۹ ه.ق)، تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه، قم: موسسهی آل البيت عليهم السلام، ج ۲۱.
- العاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۰ ه.ق)، اللعنه الدمشقیه فی فقه الإمامیه، بیروت: دار التراث-الدار الإسلامیه.
- العاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۷ ه.ق)، الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۳.
- الفیاض الکابلی، محمد اسحاق (بی تا)، منهاج الصالحین. ج ۲.
- الکرکی، علی بن حسین العاملی (۱۴۱۴ ه.ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: موسسهی آل البيت عليهم السلام، ج ۴.
- الکلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ه.ق)، الکافی (ط-الإسلامیه)، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۵.
- الموسوی الخمینی، السید روح الله (بی تا)، تحریر الوسیله، قم: موسسهی مطبوعات دارالعلم، ج ۱.
- الموسوی الخوی، السید ابوالقاسم (۱۴۱۰ ه.ق)، منهاج الصالحین، قم: نشر مدينه العلم، ج ۲.
- الموسوی گلپایگانی، السید محمد رضا (۱۴۱۳ ه.ق)، هدايه العباد، قم: دارالقرآن الکریم، ج ۱.
- النجفی، الشیخ محمد حسن (۱۴۰۴ ه.ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲۳.
- النجفی، الشیخ محمد حسن (۱۴۰۴ ه.ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۳۱.
- النجفی، عباس بن علی (بی تا)، المال المثلی و المال قیمی فی الفقه الاسلامی، موسسهی کاشف الغطاء.
- الوحد الخراسانی، حسین (۱۴۲۸ ه.ق)، منهاج الصالحین، قم: مدرسه امام باقر علیه السلام، ج ۳.